

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا نبي الرحمة محمد و آله الطاهرين و السلام
على سيد الأوصياء و الأولياء على أمير المؤمنين

بعد الحمد و الصلوة، از اواخر سال يکھزار و سيصد و شصت تا اواسط سال
يکھزار و سيصد و شصت و يک که اين فقير الزاماً مقيم «اوين» بود - و هم چنانکه
بارها گفته و نوشته ام -، بار دگر مي گويم که من بنده آن اقامت الزامی را از الطاف و
نعم عظيم حق تعالی جلّ جلاله نسبت به خود می دانم، چراکه در آن «وادی خاموشان»
که هيچ امیدی به کسی جز پروردگار عالم نیست حالت روحانی خوشی داشتم و از
لحاظ نفسانی و جسمانی هم به قول حضرت خواجه شيراز در آن به دام افتادن تحمّل
بایسته را داشتم و با خوب و بد آن می ساختم و از غذای حلال و نماز اول وقت نیز
بهره مند بودم، و براستی، و خدا را شکر، که هيچگونه گله و اعتراض هم از آن «شرّ
قليل» که موجب «خير کثيری» شد از هيچکس و بر هيچکس ندارم زیرا آن حادثه منشأ
برکات بسياری براي گرديد که از جمله ی آن فراهم آوردن همين رساله حاضر است.

باری در دوّمين ماه اقامتم در آن بند دو سه تن از دست اندرکاران نه چندان بلند
پايه ی آن مرکز، يا به صرافت و اختيار خود يا به اطاعت از اشارتی که بر اختبار اين
بنده از سوی مقامات عالیہی آنجا شده بود، از من بنده خواستند که درسی در فقه و
درسی در اصول برای آنان بگويم و متن پیشنهادی خود آنان در فقه بعضی از ابواب از
بخش احکام «تحریر الوسيله» مرحوم غفران مآب حضرت رهبر راحل انقلاب أطاب الله
ثراه، و در اصول ابوابی از «معالم الأصول» بود. اين بنده با خوشحالی خواهش آن

عزیزان را پذیرفتم زیرا اولاً با حرفه اصلی‌ام که بحمدالله همواره «معلّمی» بوده است و در آن زمان سی و چند سال بود که بدان اشتغال داشتم باز می‌پیوستم و دلخوش می‌گشتم و ثانیاً چون محلّ این تدریس را در محوطه‌ای خارج از بند معین کرده بودند، این معنی موجب می‌شد که ساعتی از محفل آن افسرده دلان افسرده جدا شوم و به تعبیری از آن «خانقاه» به «مدرسه» بیایم، و به هر صورت آن درس‌ها شروع شد و مدّتی ادامه یافت و سپس چون ظاهراً منظور از «اختبار» این حقیر حاصل شده بود دیگر برای آن محصلان مجال «اختیاری» نماند و پس از دو سه ماه آن تدریس تعطیل شد.

در خلال آن ایّام روزی به یکی از محصلان که به گمانم بر سیرت طلباب علوم دینی بود گرچه بر صورت آنان نبود گفتم آیا ممکن است «کتابی» -هرچه باشد- برای من بنده فراهم آورید که لااقل از نعمت مطالعه محروم نمانم؟ دو سه روز بعد آن جوان عزیز جلد سوّم تفسیر شریف نازنین «کشف الأسرار» به عاریت یا به امانت برایم آورد و خُداش خیر دهد. فقیر سالها بود که با آن تفسیر جلیل القدر، به تعبیر این ایّام، پیوندی ناگسستنی داشتم و کرّاراً بعضی از قسمتهای آن را در دوره‌های فوق لیسانس و دکتری تدریس می‌کردم، و همیشه از وجود اغلاط مطبعی فراوانی که بسیاری از آنها مایه تغییر معنی، و یا بد فهمی خواننده می‌شد، رنج می‌بردم و غم می‌خوردم، دسترسی به آن کتاب مستطاب را در آنجا فوزی عظیم شمردم و قصد کردم که وسیله‌ای برای «نوشتن» بیابم تا اغلاط چاپی آن مجلّد را در حاشیه صفحات مربوطه یادداشت کنم و از اینرو روز بعد از همان طلبه؟ دانشجوی نجیب خواهش کردم که اگر ممکن است «مدادی» هم برایم «دست و پا کند» طلبه مؤمن به نشانه اینکه انجام این تقاضایم به

آسانی آوردن «کتاب» نیست سری تکان داد و قولکی داد و بحمدالله دو سه روز بعد یک مدادی که ته آن مداد پاک کن هم داشت و ظاهراً مقداری از آبرو و نفوذ خود را برای تهیه و ایصال آن به حقیر مایه گذاشته بود به من داد - و باز هم خداهش خیر دهاد - و این بنده توانست به مدد آن مداد صورت درست آن اغلاط را به نرمی و به نحوی که بتوان با مداد پاک کن آن را محو کرد بنویسد. قریب دو هفته‌ای مطالعه آن کتاب عزیز و نگارش صورتی که به نظر قاصرم برای آن اغلاط درست می‌آمد و قسم را مشغول و سرم را گرم کرد و خوش‌بختانه آن جوان دانشجو هم دیگر نه به سراغ من آمد و نه کسی مطالبه استرداد کتاب را کرد و من بنده توفیق بازخوانی آن کتاب عزیز را بدفعات از اول تا آخر یافتم.

دو سه هفته پیش از مرخصی و رهائی‌ام از «اوین» به امر حضرت آیه الله محمدی گیلانی دامت برکاته، چند ورق کاغذ برای تحریر دفاعیه‌ام در اختیارم گذاشته شد و من بنده با صرفه‌جویی در آن اوراق، توانست تصحیحات نوشته شده بر صفحات آن مجلد را با ذکر شماره صفحه و سطر بر آن سه چهار ورقی که داشتم نقل کنم و حاشیه صفحات را با مداد پاک کن پاک کنم و هنگام رهائی کتاب را به مسئولان مسترد سازم.

پس از آنکه به ناچار به غربت غریبه‌ای که اینک در آنم - و بحمدالله عیبی هم ندارد - تن در دادم، همسر شریف و دانشورم دکتر تاجماه آصفی شیرازی که خداهش به سلامت و موفقیت بداراد، در مراجعت از اولین سفر تابستانی خود به ایران، از جمله کتابهایی که برایم آورد یکی هم دوره تفسیر کشف الأسرار که همان اوراق اصلاحی کذائی را در لای جلد سوم آن گذارده بودم بود (و این تفسیر شریف را خود این بنده

به مناسبت آنکه در یکی از جلسات تدریس در دوره دکتری ادبیات فارسی در سال ۱۳۶۲ سؤالی را که برای دانشجویان عزیز شریف آن ایام - که تاجماه خانم هم در جزو آنان بود- و اینک همگی شان بحمدالله تعالی از اساتید فاضل و نامدار دانشگاه‌های ایران و یا خارج از کشورند - و آدم الله تعالی إفاضاتهم - طرح کرده بودم، و تاجماه جواب سریع و صحیح را پیش از دیگران داده بود فی المجلس به او جایزه داده بودم) پس از درک حظّ اولیه‌ای که از دیدن بیست سی جلد از باز مانده کتابهایم بردم، از اولین کارهایم یکی این شد که بر نُه مجلد دیگر کشف الأسرار نیز تصویباتی را که به نظرم می‌رسید در حواشی صفحات بنگارم.

در سال یکهزار و سیصد و شصت و نُه که برای شرکت در مراسم تجلیل از حضرت فردوسی قدس الله روحه القدوسی به ایران آمدم به مناسبتی دوستان عزیز ادیب فاضلم جنابان دکتر سید علیمحمد سجادی و دکتر سعید واعظ آدم الله تعالی عزهما و اذیمت افاضاتهم بر این مطلب واقف شدند و آقای دکتر واعظ اصرار کردند که آن صوابنامه را برای ایشان بفرستم تا آن را به زیور طبع بیارایند و من بنده با آنکه خواسته ایشان را پذیرفتم ولی پس از بازگشت به امریکا اشتغالات تدریسی و تحریری و گرفتاری‌های مختلف و ابتلای به بیماری‌های متعدد و متوالی، مانع از بازنویسی آن تصحیحات شد و مطلب در بوته اجمال باقی ماند. اخیراً جناب استاد دکتر واعظ که خود در ضمن خدمات و تحقیقات ادبی‌شان اهتمامی نیز به تخریج ابیات عربی کشف الأسرار فرموده و رساله‌ای در آن باره نگاشته‌اند، خواسته قدیم خود را به یادم آوردند و مصرّاً ایفاء وعده‌ای که در طهران داده بودم مطالبه کردند. لذا بر خود فرض شمردم که در این آخر عمری این خدمت ناقابل را به انجام برسانم و طبع و نشر آن را به عهده ذوق و همت ایشان واگذارم و بعون الله و منّه توفیق یافتم که آن تصویبات

مندرجه برحواشی مجلّات نه گانه و اوراق اشاره شده در مورد جلد سوم را منظمّاً و مرتّباً بازنویسی کنم و خدمت آقای دکتر واعظ بفرستم و ایشان نیز با محبت و مودّتی که به مخلص دارند قبول زحمت کرده و علاوه بر آنکه این «صوابنامه» را آن چنان که شما خوانندگان عزیز ملاحظه می فرمائید به بهترین وجهی فراهم آورده اند، گاه نیز افادات خود را در مورد بعضی از ابیات عربی در پاورقی صفحه مربوطه ثبت کرده اند امیدوارم و دعا می کنم که خداوند مَنَّانِ صاحبِ قرآن به لطف عظیم و کرم عمیم خود که:

«يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ»

وصفی از آنست این خدمتِ یسیرِ حقیر را از این فقیر سر تا پا تقصیر و از آقای دکتر سعید واعظ دامت سعادت به پذیرد و آن را ذخیره آخرت بنده و ایشان قرار دهد و نیز آن مرد شریف و استاد محترمی که: «در لباس دولت کار اهل فقر» می کرد، یعنی مرحوم علی اصغر حکمت رحمة الله علیه را که طبع و نشر تفسیر نازنین کشف الأسرار گل سر سید خدمات اوست پیامرزا، و والدین این حقیر و آن سیدة جلیله پرهیزکار که قرآن مجید حمید را در سنین چهار پنج سالگی ام به من بنده آموخت به مزید غفران مخصوص فرماید، و ما ذلک علی الله بعزیز و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین.

احمد مهدوی دامغانی

روز مبعث مبارک رسول اکرم (ص)

۱۴۲۷

برابر ۳۱/مرداد/۱۳۸۵

فیلا دلفیا- امریکا